



درباره آنان گفته است: «زبان کسان از پی سود خویش، بجویند و دین اندر آرند پیش»؛ درست و دقیق برخلاف ظاهر و باطن آیه شریفه این نامه آسمانی عمل کردند. بنابراین، انگیزه اصلی فردوسی، دفاع از شناسنامه تاریخی و ملی تحقیر شده و لگد کوب شده بود. وقتی در همین نزدیکی (در قرن بیستم)، کسانی از قبیل یعنی های صدام و وهابی های حجاز را سراغ داریم که ملت موحد ایران را «المشرك، العنصری، المجوس» می خوانند و می خوانند؛ دیگر حال آنان که قرون هفتم و هشتم میلادی می زیسته اند، معلوم است که چه بوده و چگونه بوده است.

فردوسی اگر چه در شاهنامه از درد فقر هم مانند مرگ فرزند شکوه کرده و این نیز طبیعی است، اما دارای چنان مناعت و قناعت و عزت نفسی است که صله اعطایی سلطان محمود مغرور غزنوی را به دلاک حمام می بخشد و با یک شیشه فقاغ (دلستر لیمویی سر حمام!) عوض می کند.

انگیزه اصلی فردوسی، احیای عزت و عظمتی بود که لگد کوب همان «برخی از اعراب اموی و عباسی» شده بود. عزت و عظمت در فردوس وجود خود او نهفته بود، نه در دستگاه غزنوی.

گنج و رنج فردوسی - بخش ششم

تحقیر تاریخی



جلال رفیع

میان همان «برخی شان» نیز بتوان جدا کرد و در جایگاه دیگر نشانند، «پستی اشغالگر» می تواند نام و نماد نسبتاً معناداری برای آنان باشد.

نامرسانی را در نظر آورید که برای اهل خانه ای، رساننده یک نامه خوب خواندنی است. پستی، نامه قیمتی و دوست داشتنی را به دست اهل خانه می سپارد، اما به بهانه و در پناه همین نامرسانی خاطر انگیزش، پای به بیرونی و اندرونی خانه می نهد و خانه را تصرف می کند. اسلام و قرآن، نامه ای بود که به مقصد رسید. بسیاری از ایرانیان، خودشان پیام را گرفتند و ژرفای آن را دریافتند و نامه دوست نادیده را بر چشم و چهره نهادند. اما آنان که سلطه و سیطره خلافت اموی و عباسی را بر ملت ایران (ملت ترک و کرد و فارس و بلوچ و لرو و ترکمن و عرب ایرانی) تحمیل کردند و همین ملت را نیز تحقیر کردند؛ نامرسان هایی بودند که غضب کننده خانه گیرنده نامه شدند.

رفتار آنان، درست و دقیق، در جهت مخالفت آیه کریمه ای بود که در متن نامه آسمانی می درخشید: «یا ایها الناس، انا خلقناکم من ذکر و انثی، و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا، ان اکرمکم عند الله اتقیکم»؛ ای مردم، شمارا از مرد و زن (پدر و مادر مشترک) آفریده ایم و به شعبه ها و قبیله های مختلف تقسیم کرده ایم تا یکدیگر را بشناسید و به تعامل و تبادل با یکدیگر روی آرید.

هیچ یک از این تقسیم بندی ها ملاک برتری و فخر فروشی قومی بر قوم دیگر نیست. در پیشگاه خداوند، تقوای (پارسایی و پرهیزگاری و وارستگی) شما، ملاک و مبنای کرامت و برتری است.

می بینید که متن عربی آیه کریمه نیز نوشتن و خواندن و حفظ کردن دارد. اما همان «برخی اعراب» که فردوسی

ثروت و سلطنت را به قیمت سرکوب جسمی و تحقیر روحی اقوام ایرانی تصرف کردند. این، همان وضعیتی است که خود فردوسی از زبان دیگری به آن اشاره کرده است:

زبان کسان از پی سود خویش
بجویند و دین اندر آرند پیش
ز پیمان بگردند، و ز راستی
گرامی شود کژی و کاستی
چنان فاش گردد غم و رنج و شور
که شادی به هنگام بهرام گور
بریزند خون از پی خواسته

شود روزگار مهان کاسته
فردوسی در دادگاه همین «برخی از اعراب» که به نام اموی و عباسی و بدتر از آن به نام خلفای پیامبر (ص)، ایرانیان را بی دین و بی فرهنگ و بی شناسنامه و بی تاریخ و بی هنر و بی شعر و بی قهرمان می خوانند، شجاعانه ایستاد و سند محکمه پسندی را ارائه کرد که پاسخی

پیرومندانه به همه این تحقیرهای تکان دهنده بود. هر کس شاهنامه را از آغاز تا پایان با دقت و درایت بخواند، با تمام وجود خویش حس می کند که در پی این امواج بلند و سرکش، چه توفان قهار و فواری از استقلال و استغنا روحی و شخصیتی و عاطفی و فکری، خواب دریای غیرت و حمیت و ملیت را در ذهن و زبان فردوسی

توسی، برمی آشفته است.
فردوسی، غیرت ملی برآشفته و برانگیخته یک ملت مؤمن و موحد و مستقل بود. ملتی که ایمان و وحدت و استقلال خود را لگد کوب می دید. لگد کوب همان «برخی از اعراب»ی که پرچم خلافت را بر دوش داشتند. «برخی از اعراب»ی که البته اگر خوبان استننا شده را از

نخستین انگیزه فردوسی در سرودن شاهنامه، پاسخگویی به تحقیر تاریخی بزرگی بود که برخی از اعراب بر ایرانیان، روا داشته بودند. یا شاید بتوان گفت تحمیل کرده بودند. تحقیر تحمیلی؟ چه می شود!

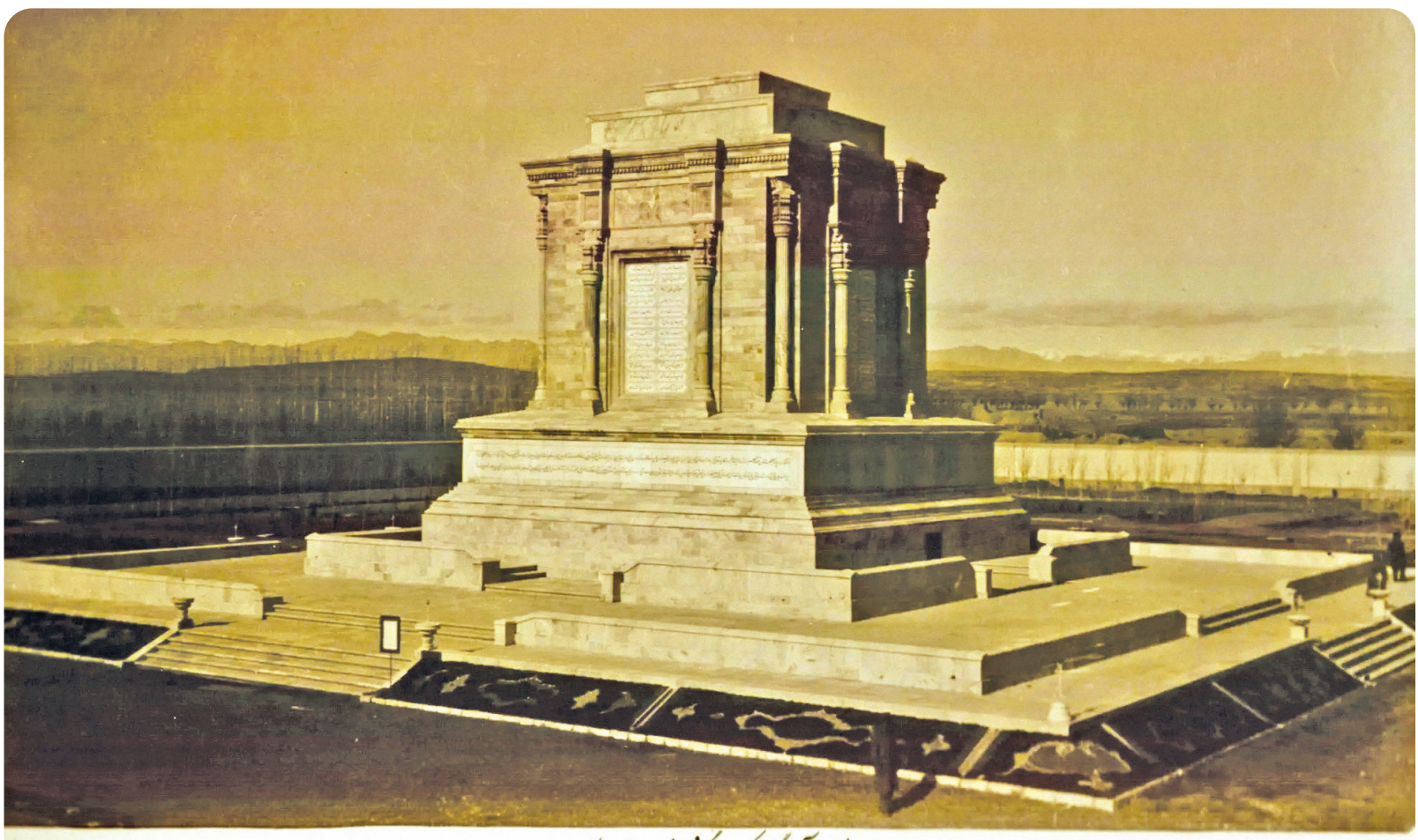
این که می گویم «برخی از اعراب»، بدان سبب است که وقتی از نژادها و زبان ها و ملت ها نام می بریم، باید قطعاً و حتماً نسبت را به خاطر داشته باشیم و از صدور حکم مطلق یا حکمی که ناخوایسته مطلقاً باشد، پرهیزیم. حقیقت همین است که هیچ قوم و ملتی به عنوان قوم و ملت، محکوم و مطرود نیست. ما نباید و نمی خواهیم جنگ نژادی را تأیید کنیم. نژادپرستی و نژادکوبی، دو رویه سکه فاشیسم و شوونیسم است.

جنگ عجم و عرب، خواسته و ساخته دل و دست کسانی است که یا اهل جورند و یا اهل جهل. اما نمی توان انکار کرد که برخی از افراد و گروه های وابسته به این یا آن نژاد، در طول تاریخ، با دلیل و بی دلیل، به دیگران ستم کرده اند.

عرب هایی که پس از سقوط سلسله ساسانی به ایران پای نهادند، مرکب از دو تیپ و دو طیف بودند. کسانی که شاید تنها به انتقال مفاهیم دینی می اندیشیدند و برای خویش رسالت الهی و اسلامی قائل بودند. و کسانی که دین و ادعای دینی را مانند ابزار و آلات وصول به مقاصد دنیوی شان به کار می گرفتند.

البته همیشه گروه سومی هم هست که ممکن است متأسفانه به دلیل تحجر و تعصب خاص، بدون مطامع مادی و حتی قربه الی الله، نتیجه کارش با نتیجه کار گروه دوم یکسان یا مشابه باشد.

به هر حال، برخی از اعراب، تحت لوای حکومت امویان و عباسیان و البته گاهی هم با کمک برخی از خود ایرانیان،



دورنمای آرامگاه خیمه بزرگ مسعودی طوسی